

ادله صحیحی ها:

دلیل اول: تبادر

مرحوم آخوند می نویسد:

«أحدها التبادر و دعوى أن المنسبق إلى الأذهان منها هو الصحيح و لا منافاة بين دعوى ذلك و بين كون الألفاظ على هذا القول مجملات فإن المنافاة إنما تكون فيما إذا لم تكن معانيها على هذا مبينة بوجه و قد عرفت كونها مبينة بغير وجه.»<sup>۱</sup>

توضیح :

- ۱) آنچه از الفاظ عبادات به اذهان منسبق می شود، معنای صحیح است.
- ۲) این تبادر منافاتی ندارد با آنکه گفتیم: طبق نظر صحیحی ها، الفاظ عبادات مجمل هستند.
- ۳) مجمل هستند چراکه: جامع صحیحی معلوم نیست و با عوارض و آثار شناخته می شود.
- ۴) منافاتی ندارد چراکه منافات در جایی است که مطلقاً مجمل باشند، در حالیکه این الفاظ از جهاتی (از جهت عوارض و آثار) مبین هستند.

دلیل دوم: صحت سلب عن الفاسد

مرحوم آخوند می نویسد:

«ثانيها صحة السلب عن الفاسد بسبب الإخلال ببعض أجزائه أو شرائطه بالمداقة و إن صح الإطلاق عليه

بالعناية.»<sup>۲</sup>

توضیح :

- ۱) می توان گفت «کاری که در آن بعضی از اجزاء یا شرائط صلاتی نباشد، صلوة نیست»
- ۲) و اگر به آن صلوة گفته می شود، از باب مسامحه است.

ما می گوئیم:

- ۱) چنانکه در ادله اعمی ها خواهیم آورد، عین همین دو دلیل بر مدعای اعمی ها هم اقامه شده است.
- ۲) تبادر و صحت سلب، از امور وجدانی است که قابل آنکه در مقابل احتجاج، مورد استدلال واقع شوند، نیستند.<sup>۳</sup>
- ۳) اما اینکه ایشان می فرمایند «بالدقه» می توان سلب کرد. مورد مناقشه است چراکه ممکن است بگوئیم بالعناية می

۱. كفاية الأصول، ص ۲۹

۲. كفاية الأصول، ص ۲۹

۳. منتقى الاصول، ج ۱ ص ۲۶۱



شود سلب کرد چنانکه می گویند «یا اشباه الرجال و لا الرجال».

اشکال امام خمینی بر دلیل اول صحیحی ها:

حضرت امام بر تبادل مورد ادعای صحیحی ها اشکال کرده اند. ایشان می نویسند:

«إذا عرفت ذلك، فقد تمسك كل من الصحيحى والأعمى بالتبادر وغيره. والعمدة هو التبادر، لكن دعواه للصحيح محل إشكال لأن معنى التبادر هو فهم المعنى من اللفظ، و لا يمكن أن يتبادر منه أمر زائد عن الموضوع له من اللوازم الذهنية أو الخارجية للمعنى لعدم كونها معناها، نعم بعد تبادل نفس المعنى ينتقل الذهن إلى لوازمه و لوازم لوازمه، و قد ينتقل الذهن بواسطة جهات و أنس ذهنى من المعنى إلى مصاديقه و لوازمها الوجودية، بل إلى عوارضها الاتفاقية أحياناً. فإذا كان الموضوع له لفظ الصلاة - مثلاً - ماهية بسيطة مجهولة إلا ببعض العناوين المتأخرة عن الموضوع له، كالتأخر عن الفحشاء و معراج المؤمن و غيرهما، فلا بدّ لمذعى التبادر أن يدعى تبادل نفس المعنى من اللفظ مقدماً على فهم تلك العناوين، سواء كانت من لوازم الماهية أو عوارض الوجود كما هو الحق فإنّ النهى عن الفحشاء و غيره ممّا ذكر ليس من لوازم الماهية بالبدهة، و لا يمكن أن يكون من آثار نفسها لعدم كونها منشأ للأثر، و إنّما تلك الآثار من وجودها الخارجى، كما أنّ الصحة و الفساد من عوارضها الخارجية أى عوارض وجودها. فحينئذ يكون انتقال الذهن من لفظ الصلاة إلى ذات الموضوع له أولاً، و إلى مصاديقه ثانياً لأجل أنس الذهن، و إلى الصحة ثالثاً بواسطة الارتكاز العقلانى، و كذا إلى تلك العناوين بعد معرفّة الشارع فى الرتبة المتأخرة أو الآن المتأخر عن تبادل المعنى الموضوع له، فلا يمكن أن تكون تلك العناوين مطلقاً معرفّة للمعنى لتصحيح التبادر لتأخر رتبته بمرتبة أو مرتبتين عنه، فحينئذ يبقى الموضوع له مجهول العنوان و الحقيقة فى وعاء التبادر، فلا يمكن تبادل المجهول المطلق.»<sup>۱</sup>

توضیح :

- ۱) هم صحیحی ها و هم اعمی ها برای مدعای خویش به تبادل و غیر تبادل تمسک کرده اند ولی عمده دلیلشان تبادل است.
- ۲) صحیحی ها نمی توانند ادعای تبادل کنند چراکه:
- ۳) تبادل یعنی فهم معنا از لفظ، و آنچه خارج از موضوع له است (چه از لوازم ماهیت و چه از لوازم وجود) متبادل به ذهن نمی شود. چراکه آثار و لوازم، موضوع له نیستند.
- ۴) البته در مرحله دوّم (بعد از تبادل معنای موضوع له) ذهن به لوازم ماهیت و لوازم لوازم ماهیت منتقل می شود و گاه (در اثر انس ذهن به معنی و مصادیق آن) به لوازم مصادیق آن ماهیت هم منتقل می شود و چه بسا گاهی به لوازم اتفاقیه مصادیق هم منتقل می شود. [مثلاً از لفظ اسد، آنچه به ذهن متبادر می شود ماهیت حیوان مفترس است و در مرحله دوّم، «جسم» بودن و ممکن الوجود بودن آن به ذهن متبادر می شود و در مرحله بعد قدرت و

۱. منهاج الوصول، ج ۱ ص ۱۶۲



درنگی و یال و کویال (که از عوارض وجود و مصداق شیر هستند) به ذهن می آید و چه بسا گاهی چشم های آبی که لازمه یک نوع از شیرهای بیابانی است به ذهن متبادر می شود].

(۵) حال اگر موضوع له صلوة - طبق نظر صحیحی ها - «ماهیت بسیط مجهولی است که با آثارش (ناهی عن الفحشاء) شناخته می شود» در تبادر از این لفظ باید گفت: ابتدا معنایی به ذهن متبادر می شود و بعد لوازم آن (نهی عن الفحشاء) به ذهن متبادر می شود (البته نهی عن الفحشاء از لوازم وجود صلوة است) پس این لوازم و عناوین نمی توانند در رتبه تبادر موضوع له باشند.

در حالیکه اگر این لوازم نباشند، در رتبه موضوع له، ما با «مجهول مطلق» مواجه هستیم.

(۶) پس: تبادر معنای موضوع له ← تبادر لوازم

پس تا موضوع له متبادر نشود، لازمه متبادر نمی شود در حالیکه امکان ندارد موضوع له متبادر شود اگر لازمه متبادر نشده باشد.

ما می گوئیم:

اینکه باید «فهم لوازم» (اعم از لوازم وجود و لوازم ماهیت) در رتبه متأخر از تبادر معنای موضوع له باشد سخن کاملی نیست. به عنوان مثال لفظ «قولنج» در طول تاریخ برای «بیماری که دل دردی را پدید می آورد و باعث مرگ می شود» وضع شده بوده است در این نام گذاری، اصل ماهیت این بیماری ناشناخته بوده ولی با هر بار گفته شدن همین معنی که تعریف شیء به آثار و نتایجش بوده است، به ذهن خطور می کرده است. در اینجا «دل درد» اگرچه از آثار وجودی آن بیماری است، ولی هم زمان با تبادر معنی، این لازمه هم به ذهن می آید. همین گونه است تبادر در لفظ «صلوة». اگر گفتیم صلوة اسم آن ماهیت بسیط یا مرکبی است که اثرش نهی عن الفحشاء است، بی تردید امکان تبادر این معنی به ذهن با آثار و لوازمش وجود دارد.

اشکال امام بر دلیل دوم صحیحی ها:

حضرت امام می نویسند:

«و مما ذكرنا يتضح الإشكال على صحة السلب عن الفاسدة لأن المدعى: إمّا صحّة سلب المعنى مع معرفتيه بتلك العناوين المتأخرة وجوداً و علماً، أولاً. و كلاهما باطلان: أمّا الثاني فواضح لأنّ سلب المعنى المجهول ممّا لا محصل له. و أمّا الأوّل فمصادرة لأنّ مرجع صحّة سلب ما هو معراج المؤمن الملازم للصحة الفعلية إلى صحّة سلب الصلاة الصحيحة عن الفاسدة، و هو أمر واضح، لكن لا تدلّ على أنّ المسمّى هو الصحيحة، فسلب نفس المعنى بما هو هو غير ممكن للجهد به، و سلب المعنى بمعرفة هذه العناوين غير مفيد، فإنّها معرفّات الصحيحة»<sup>۱</sup>

۱. مناهج الوصول، ج ۱ ص ۱۶۳



توضیح :

- ۱) مدعای صحت سلب در دو صورت قابل بررسی است:
- ۲) فرض اول در آن جایی است که صلوة را به معنای «چیزی که اثرش نهی عن الفحشاء باشد» گرفته اید و فرض دوم در جایی است که صلوة را به معنای آن چیز بدون آنکه به وسیله نهی عن الفحشاء آن را تعریف کرده باشد، گرفته اید.
- ۳) فرض دوم غلط است چراکه: «آن چیز بدون معرفت» مجهول است و قابل آنکه چیزی را از آن سلب کرده باشیم، نیست.
- ۴) فرض اول هم مصادره به مطلوب است یعنی معلوم است که «آن چیزی که ناهی عن الفحشاء باشد» فاسد نیست. ولی این صحت سلب دلیل آن نمی شود که بگوییم مسمی، صحیح است.
- ۵) معنا به طور مطلق مجهول است و نمی شود چیزی را از آن سلب کرد و معنا به شرط صحت، قابل سلب است ولی علامت حقیقت نیست.

ما می گوییم:

در صحت سلب، فرض آن است که صلوة را - علی ما یرتکز فی الاذهان - از یک مصداق، سلب می کنیم. مثلاً می گوییم «این کار صلوة نیست». در اینجا صلوة را نه به قید معرفت و نه بدون آن لحاظ کرده ایم. بلکه به معنای مرتکز رجوع می کنیم. حال اگر گفتیم «فاسد صلوة نیست»، می توانیم این را علامت حقیقت بودن صلوة برای صحیحی ها بدانیم.

دلیل سوم:

«ثالثها الأخبار الظاهرة فی إثبات بعض الخواص والآثار للمسمیات مثل (: الصلاة عمود الدين أو معراج المؤمن) و (: الصوم جنة من النار) إلى غير ذلك أو نفی ماهيتها و طبائعها مثل (: لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب) و نحوه مما كان ظاهرا فی نفی الحقيقة بمجرد فقد ما يعتبر فی الصحة شطرا أو شرطاً و إرادة خصوص الصحيح من الطائفة الأولى و نفی الصحة من الثانية لشيوع استعمال هذا التركيب فی نفی مثل الصحة أو الكمال خلاف الظاهر لا یصار إليه مع عدم نصب قرينة عليه و استعمال هذا التركيب فی نفی الصفة ممكن المنع حتى فی مثل (: لا صلاة لجار المسجد إلا فی المسجد) مما يعلم أن المراد نفی الكمال بدعوى استعماله فی نفی الحقيقة فی مثله أيضا بنحو من العناية لا علی الحقيقة و إلا لما دل علی المبالغة فافهم.»<sup>۱</sup>

توضیح :

- ۱) در روایات، مواردی هست که آثار و خواصی را به عبادت ها نسبت می دهد مثل: الصلوة عمود الدين و ...

۱. كفاية الأصول، ص ۳۰



در حالیکه مسلماً در این موارد، مراد از این الفاظ صحیح است.

۲) در روایات، مواردی هست که از عبادات فاسد، نفی ماهیت شده است مثل «لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب».

۳) اگر بگویند در طایفه اول، مراد شارع، نمازهای صحیح بوده است و در طایفه دوم مراد نفی صحت و نفی کمال است و قرینه هم ساختار این نوع جمله بندی (لا ... إلا ...) است که برای نفی صحت و نفی کمال به کار برده می شود.

۴) می گویند: اولاً: این سخن، خلاف ظاهر است و تنها در صورتی که قرینه داشته باشیم مرتکب آن می شویم.

۵) ثانیاً: حتی در مثل لا صلوة لجار المسجد إلا فی المسجد، که مسلماً مراد نفی کمال است، هم می گوییم در این موارد هم مراد نفی ماهیت است ولی نفی ادعایی و مجازی و نه نفی حقیقی. و به همین جهت هم دلالت بر مبالغه می کند.

ما می گوییم:

۱. در جواب به طائفه اول باید گفت اصلاً «الصلوة معراج المؤمن»، اشاره به نماز اولیاء الله و نمازهای مراتب اعلی

دارد و مراد همه نمازهای صحیح نیست. چراکه نمازهای صحیح زید و عمرو هم معراج مؤمن نیست.

۲. در جواب به طائفه دوم باید گفت: چه بسیار نمازهایی که بدون فاتحة الكتاب هم صحیح است و لذا باید کلام را

مقید کنیم به «لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب برای کسیکه توانایی دارد و در نمازهایی که فاتحة الكتاب شرط است (و نه مثل صلوة میت)».

پس بالاخره باید قیدی را آورد و مرتکب خلاف ظاهر شد.

۳. بر فرض که بپذیریم لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب، مطلق است، ولی در نهایت این جمله ثابت می کند که فاتحة

الكتاب جزء مسمی است (و بدون فاتحة الكتاب، صلوة، صلوة نیست) ولی از کجا معلوم که هرچه در صحت دخیل

است در مسمی هم دخیل است؟ به عبارت دیگر اگر هم این جمله کامل باشد، ثابت می کند که در نظر اعمی ها

هم فاتحة الكتاب باید جزء مسمی باشد (توجه شود که اعمی ها هم به اینکه چیزهایی جزء مسمی باشند، قائل بودند).

۴. اما طایفه اول، (اینکه قطعاً مراد از صلوة در الصلوة معراج المؤمن، نماز صحیح است) و طایفه دوم با این مشکل

مواجه اند که: جایی که مراد معلوم است نمی توان اصالة الحقیقة را جاری کرد یعنی نمی توان گفت «مراد معلوم

است، پس همین معنای معلوم، معنای حقیقی است» چراکه اصالة الحقیقة برای کشف مراد جاری می شود و نه

برای کشف حقیقت مراد. (و این مطلب مورد اشاره شخص مرحوم آخوند هم در حاشیه ایشان برکفایه قرار گرفته است).

